

دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی
دوره جدید، شماره پنجم، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۱۴۷-۱۵۸

واژگان معرب فارسی در فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد

فردوس آفاگل‌زاده

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

حسین داوری

کارشناس ارشد زبان شناسی

E-mail: Ferdows@yahoo.com

چکیده

واژگان زبان فارسی در کنار واژگان بسیاری از زبان‌های دیگر در ادوار مختلف به روش‌های متنوع و یا دلایل گوناگون به حوزه زبان انگلیسی وارد شده‌اند و در فرهنگ‌های واژگان یا لغت نامه‌های مختلف به فراخور دامنه واژگان، به آنها نیز پرداخته شده است. فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد که به عنوان یکی از معتبرترین فرهنگ‌های اختصاصی ریشه‌شناسی زبان انگلیسی شناخته می‌شود، به برخی از واژگان دخیل از زبان فارسی نیز پرداخته است. در این فرهنگ، تعدادی از واژگان فارسی که به عربی رفته، صورتی معرب یافته‌اند و سپس به زبان انگلیسی وارد شده‌اند، به اشتباه به عنوان واژه عربی ریشه‌یابی شده‌اند. امروزه مراجعه کنندگان به این فرهنگ معتبر واژگانی، تحت تأثیر معرفی نادرست ریشه این واژگان در این فرهنگ معتبر چنین می‌پندارند که این دسته از واژگان در اصل عربی بوده‌اند، در حالی که مقاله حاضر نشان خواهد داد که این تلقی از ریشه‌شناسی این گونه واژگان درست نیست. در انجام این تحقیق مجموعه سی و هشت هزار واژه فرهنگ مذکور بررسی شده و مجموعاً حدود نود واژه باریشه فارسی و حدود یکصد و شصت واژه با ریشه عربی معرفی شده است. با بررسی واژگانی که در این فرهنگ به عنوان واژگانی با ریشه عربی معرفی شده‌اند در می‌یابیم که حدود بیست واژه از این مجموعه نه واژگانی با ریشه عربی که واژگانی معرب با ریشه فارسی‌اند. برای تأیید این ادعا، ده فقره از این واژگان به شیوه تحلیلی - توصیفی بررسی شده‌اند.

واژگان کلیدی: فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد، واژگان معرب فارسی

قرض گیری زبانی - به ویژه قرض گیری واژگانی - امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است و آثار آن را می توان در هر زبانی مشاهده کرد. در زبان انگلیسی بنا به دلایل مختلف این ویژگی بیش از زبان های دیگر دیده می شود.

واژگان زبان فارسی نیز در جریان داد و ستدهای زبانی به نحوی شگفت آور به زبان های مختلف و از جمله زبان انگلیسی وارد شده اند. این واژگان غالباً به طور غیر مستقیم به این زبان وارد شده اند و آن قدر متنوع اند که تنها با در نظر گرفتن اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و علمی قابل توجیه هستند. بی شک ریشه یابی، بررسی و تحلیل و توصیف وضعیت انتقال، بررسی سیر انتقال و مطالعه زبان های واسط، مطالعه تغییرات و دگرگونی های آوایی و معنایی بر پایه منابع و تحقیقات معتبر و مبتنی بر اصول و قوانین زبان شناختی، پرهیز از هر گونه نگاه جانبدارانه و خودداری از توسل به ریشه یابی های عامیانه می تواند چشم اندازی ارزشمند از دامنه نفوذ واژگان فارسی در زبان انگلیسی ترسیم نماید.

این گستره نفوذ تنها به زبان هایی خاص محدود نمی شود و مطالعات و بررسی های بیشتر می تواند ابعاد این مسئله را آشکارتر نماید. دامنه نفوذ، انتشار و گسترش لغات دخیل ایرانی و فارسی چنان وسعتی دارد که واقعاً شگفت آور می نماید. از برمه و مالزی و چین گرفته تا مجارستان و فنلاند و بریتانیا در غرب، از دشت های جنوبی روسیه و اقصی نقاط آسیای مرکزی و قفقاز در شمال گرفته تا خلیج بنگال، هند و اندونزی در جنوب، با واژه های برگرفته و دخیل فارسی برخورد می کنیم. شمار زیادی از لغات ایرانی و فارسی در طول تاریخ در زبان های آرامی، سریانی، عربی، ارمنی، گرجی، ترکی، هندی، چینی و به طور غیر مستقیم در برخی از زبان های اروپایی راه یافته اند (سرکاراتی، ۱۳۷۷).

زبان انگلیسی نیز از جمله زبان هایی است که واژگانی از فارسی وام گرفته است و نمونه های متعددی از آن را می توان در فرهنگ های معتبر عمومی و تخصصی این زبان، از جمله فرهنگ ریشه شناختی آکسفورد مشاهده نمود.

بیان مسئله، اهمیت موضوع و روش تحقیق

فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد از جمله برجسته‌ترین و معتبرترین فرهنگ‌های موجود در مقوله ریشه‌یابی واژگان زبان انگلیسی است. حجم قابل توجهی از واژگان زبان انگلیسی قرضی است. این فرهنگ به ریشه‌یابی حدود سی و هشت هزار واژه دخیل در زبان انگلیسی پرداخته و عمدتاً ریشه‌یابی واژگان عمومی و رایج در این زبان را در نظر داشته است.

در فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد واژگان دخیل فارسی نیز مطرح شده است. اما ریشه تعدادی از واژگانی که در این فرهنگ عربی دانسته شده، فارسی است. این واژه‌ها در دوره‌های مختلف زمانی به زبان عربی راه یافته، سپس از این زبان به طور مستقیم یا غیرمستقیم به انگلیسی وارد شده‌اند. از این رو ریشه‌یابی و بررسی سیر دقیق انتقال این واژگان و نشان دادن صورت اصلی آنها در زبان فارسی، می‌تواند از سویی به تعیین دقیق تر تعداد واژگان فارسی در زبان انگلیسی و از سوی دیگر به اصلاح روند ریشه‌یابی یکی از معتبرترین فرهنگ‌های ریشه‌شناختی موجود بینجامد.

در این نوشتار با روش تحلیلی - توصیفی، به تعدادی از این واژگان پرداخته شده و به تناسب موضوع از فرهنگ‌ها و آثار معتبر فارسی، عربی و انگلیسی، در جهت ارائه شواهد مستند استفاده شده است. با بررسی روند ریشه‌یابی واژگان فرهنگ مذکور، مشخص شد که حدود ۹۰ واژه از مجموع واژگان آن، ریشه فارسی دارد. اما در خلال این بررسی مشخص شد که برخی از واژگان این زبان که در اصل ریشه‌ای فارسی داشته‌اند و سپس وارد زبان‌هایی چون عربی، ترکی یا هندی شده و با واسطه یا بی‌واسطه به زبان انگلیسی وارد شده‌اند، نه به عنوان واژگان فارسی که واژگانی عربی، ترکی و هندی معرفی شده‌اند. این مسئله در مورد واژگان عربی‌ای که ریشه فارسی دارند، یعنی واژگان معرب فارسی بیش از دو زبان دیگر مشهود است، در ادامه به این دسته از واژگان اشاره شده است. بدین منظور واژگانی که در این فرهنگ به عنوان واژگان با ریشه عربی معرفی شده‌اند نیز در کنار واژگان با ریشه فارسی بررسی شدند. از مجموع حدود ۱۶۰ واژه معرفی شده، مشخص شد حدود ۲۰ واژه از این مجموعه، نه واژگانی با ریشه عربی که واژگان معرب از فارسی هستند. در ادامه تحلیل و

توصیف ۱۰ فقره از این خطاها بیان می‌شود.

Alfalfa^۱

فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد، ریشه این واژه دخیل را نهایتاً «الفصفصه» عربی معرفی نموده است، در حالی که این واژه خود واژه‌ای دخیل در عربی و صورت معرب واژه باستانی «اسپست» فارسی است.

محمد حسن دوست در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی به ریشه‌یابی این واژه فارسی پرداخته است:

> فارسی میانه: aspast "اسپست: یونجه" > ایرانی باستان - aspa-asti * "اسب خوراک"؛ جز اول مشتق است از - aspa * "اسب" و جز دوم آن - asti * "خوراک، غذا" عربی دخیل: أسفت، فص، فُصفصه، فِصفصه، فَصْفَصه. اسپانیایی دخیل: alfalfa (> عربی: الفصفصه)، انگلیسی دخیل: alfalfa (> اسپانیایی). (فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ذیل واژه اسپست).

در بین ریشه‌شناسان عرب، جوالبقی در المعرب من الکلام الاعجمی و نیز فیروزآبادی در القاموس المحيط در ریشه (ف.ص.ص) اصل این واژه را اسپست فارسی معرفی کرده‌اند. پورداد نیز در مقاله‌ای جامع به سیر انتقال این واژه از فارسی به انگلیسی پرداخته است که عیناً در لغت نامه دهخدا و در ذیل این واژه آمده است. امام شوشتری نیز فصفصه را واژه‌ای معرب از فارسی دانسته است. (فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی) در بین فرهنگ‌های عمومی زبان انگلیسی تنها فرهنگ WRH^۲ ریشه نهایی این واژه را به درستی اسپست دانسته است.

Askari^۳

فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد، ریشه نهایی این واژه را «عسکری» عربی به معنای سرباز دانسته است. در حالی که «عسکر» خود صورت معرب «لشکر» فارسی است.

1. یونجه.

2. Random House Webster's.

3. سرباز و پلیس آفریقایی.

در بین فرهنگ‌های فارسی، برهان قاطع (حاشیه محمد معین)، فرهنگ سخن، دهخدا، غیاث‌اللغات، آندراج، (در بخش معربات) و فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی همگی بر معرب بودن این واژه تأکید دارند. در بین ریشه‌شناسان و فرهنگ‌های عربی نیز جو الیقی در *المعرب من الکلام الاعجمی* و معلوف در *المنجد* اصل این واژه را «لشکر» دانسته‌اند. به استناد دهخدا، فرهنگ رشیدی، ابن قتیبه، ابن درید و سیوطی نیز این واژه را معرب لشکر فارسی معرفی نموده‌اند. در بین فرهنگ‌های متعدد انگلیسی، تنها فرهنگ WRH و فرهنگ اختصاصی ORG¹ اصل این واژه را فارسی دانسته‌اند.

Mezereum²

ریشه‌نهایی این واژه در فرهنگ آکسفورد، عربی معرفی شده است. «مازریون» واژه‌ای فارسی است که به عربی راه پیدا کرده و در این زبان به دو شکل «مازریون» و «معزرون» کاربرد یافته است. فرهنگ‌های متعدد فارسی از آن جمله برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، زفان گویا، دهخدا و آندراج آن را صریحاً فارسی معرفی کرده‌اند. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی نیز این واژه را معرب واژه فارسی مازریون دانسته که در عربی به صورت «مازریون» نیز معرب شده است. فرهنگ‌های متعدد انگلیسی و از آن جمله WRH³ و WTI⁴ و HRG⁵ اصل این واژه را فارسی دانسته‌اند که در سیر انتقال خود ابتدا به عربی و سپس از لاتین به انگلیسی راه یافته است.

Mummy⁵

فرهنگ آکسفورد ریشه اصلی این واژه را «مومیای» عربی دانسته، اما این واژه خود صورت معرب واژه یونانی یا فارسی «مومیا» است که از «موم» فارسی گرفته شده است. در بین فرهنگ‌های فارسی، دهخدا، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ رشیدی و زفان گویا، این واژه را

1. Origins: English Etymological Dictionary.

2. (گیاه‌شناسی) مازریون.

3. Webster's Third International Dictionary.

4. American Heritage Dictionary.

5. مومیایی، مومیا.

فارسی دانسته‌اند. در بین فرهنگ‌های عربی نیز، المنجد آن را واژه‌ای معرب از فارسی دانسته است. فرهنگ‌های متعدد انگلیسی همچون^۱ WRH، و WTI نیز صورت عربی را برگرفته از «موم» فارسی دانسته‌اند و به معرب بودن واژه عربی از یونانی، آن گونه که فرهنگ فارسی معین، آندراج و لاروس گفته‌اند، اشاره نکرده‌اند.

Khan^۲

خان واژه‌ای فارسی است که در معنای کاروانسرا و نیز مسافرخانه به عربی راه یافته و صورت پهلوی آن xan و xanak بوده است. فرهنگ‌های مختلف فارسی از جمله برهان قاطع، زفان گویا، غیاث‌اللغات، دهخدا، معین و فرهنگ سخن این واژه را صریحاً فارسی دانسته‌اند. فرهنگ‌های عربی المنجد و لاروس نیز واژه عربی را برگرفته از فارسی دانسته‌اند. گذشته از آن فرهنگ‌های متعدد انگلیسی همچون^۳ ENC، HRG، WRH و WTI نیز ریشه نهایی این واژه را فارسی دانسته‌اند.

Roc^۴

این واژه در فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد عربی معرفی شده است. رخ در اساطیر نام مرغی افسانه‌ای است و پس از ترجمه کتاب عربی هزار و یک شب به زبان انگلیسی راه یافت. برخلاف نظر فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد، ریشه اصلی این واژه فارسی است. در فرهنگ‌های مختلف فارسی نظرهای متعددی درباره این واژه و نیز رابطه این پرنده با مهره‌ای در شطرنج (rook) با همین نام بیان شده است. غیاث‌اللغات در این باره می‌نویسد: «نام مرغی است عظیم که فیل و کرگدن را می‌رباید و بالا می‌برد و به مشابَهت آن نام مهره شطرنج است که از دور مهره می‌زند.» (غیاث‌اللغات، ذیل واژه رخ) برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، فرهنگ نفیسی و نیز زفان گویا نظری مشابه در این باره دارند و نام مهره شطرنج را برگرفته از نام این

1. Skeat's Concise Dictionary of English Etymology) SKT.

2. کاروانسرا.

3. Encarta Dictionary of English.

4. (اساطیر شرقی) رخ.

مرغ دانسته‌اند. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی نیز «رخ» را در عربی صورت معرب رخ فارسی دانسته است. فرهنگ‌های متعدد انگلیسی و از آن جمله WRH، WTI HRG، SKT و ENC نیز اصل این واژه را فارسی برشمرده‌اند.

Saker¹

چرخ یا چرخ پرنده شکاری کوچکی شبیه باز است که از قدیم در مناطق مختلف این پرنده را برای شکار حیوانات و پرندگان کوچک تربیت می‌کرده‌اند. فرهنگ ریشه‌شناسی آکسفورد، ریشه این واژه انگلیسی را تا «صقر» عربی به همین معنا دنبال نموده است. در حالی که به استناد فرهنگ‌های متعدد و معتبر فارسی مانند فرهنگ سخن، واژه یاب و فرهنگ فارسی معین صقر در عربی صورت معرب چرخ یا چرخ فارسی است. معین در حاشیه برهان قاطع صورت پهلوی این واژه را caxrvak و معرب آن را صقر دانسته است.

Sumac²

فرهنگ ریشه‌شناسی آکسفورد ریشه این واژه را «سماق» عربی ذکر کرده است. اما «سماق»، خود صورت معرب واژه فارسی «سماک» است که بدون تغییر معنا به عربی وارد شده است. برهان قاطع، فرهنگ سخن، آندراج، واژه یاب و فرهنگ فارسی معین سماق عربی را معرب سماک فارسی می‌دانند. دهخدا و نیز غیاث‌اللغات سماق را دیگر صورت فارسی سماک می‌دانند. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی «سماق» به تشدید «م» را صورت معرب سماق فارسی معرفی نموده است. دیگر فرهنگ‌های انگلیسی این واژه را تا عربی ریشه‌یابی کرده‌اند.

Tarboosh³

فینه یا ترپوش نوعی کلاه استوانه‌ای شکل، بی‌لبه و معمولاً سرخ رنگ است که در دوره حکومت عثمانی بر مصر، در این کشور رواج یافت و هنوز هم در ترکیه، مصر و برخی

1. (جانور شناسی) چرخ، چرخ.

2. سماق.

3. (کلاه) فینه.

کشورهای شمال آفریقا رواج دارد. این واژه که خود صورت معرب «سرپوش» فارسی است ابتدا به ترکی عثمانی و سپس به عربی انتقال یافته است که فرهنگ آکسفورد ریشه نهایی این واژه را «طربوش» عربی معرفی کرده است. البته اصل این واژه در فارسی یعنی سرپوش به هر نوع پوشش سر خواه کلاه و خواه روسری اطلاق می شده است و تغییر معنایی آن در ترکی عثمانی صورت پذیرفته است. لاروس این واژه را بدون ذکر ریشه اصلی آن صرفاً معرب از ترکی دانسته است. واژه یاب صریحاً این واژه را معرب سرپوش فارسی معرفی کرده است. فرهنگ‌های مختلف انگلیسی و از آن جمله WRH، HRG و WTI ریشه اصلی این واژه انگلیسی را «سرپوش» فارسی و به معنای هر گونه پوشش سر ذکر کرده‌اند که واج /s/ پیش از ورود به عربی در ترکی به /t/ تبدیل شده است.

Zedoary¹

زدوار گیاهی از تیره زنجبیلی‌ها با ساقه زیر زمینی باریک و دراز است که مصرف دارویی دارد. در فارسی عمدتاً مراد از زدوار، همان بیخ گیاه است که از دیر باز در طب سنتی کاربرد داشته است و علاوه بر این نام با نام‌هایی چون «ژدوار»، «جدوار» و «ماه پروین» نیز شناخته می شده است.

برخلاف نظر فرهنگ ریشه‌شناختی آکسفورد که ریشه نهایی این واژه را تا عربی دنبال نموده، این واژه خود واژه‌ای دخیل در این زبان و ریشه اصلی آن واژه‌ای فارسی بوده است. فرهنگ‌های متعدد فارسی و از آن جمله برهان قاطع، دهخدا، آندراج، فرهنگ فارسی معین و فرهنگ رشیدی این واژه را فارسی دانسته‌اند. فرهنگ رشیدی «ژد» یا «زد» را به معنای صمغ و معنای ترکیبی «ژدوار» یا «زدوار» را «مانند صمغ» دانسته است. چرا که بیخ تازه این گیاه همانند صمغ نرم است. در آندراج در ذیل این واژه آمده است: «زد به فارسی به معنی صمغ است چنان که «صمغ الزیتون» را در فارسی «زد زیتون» و «صمغ اللوز» را «زد بادام» ترجمه نمایند... در هر صورت زد به معنی صمغ درست و صحیح است و جدوار و زدوار یعنی صمغ مانند»

1. (گیاه‌شناسی) زدوار، جدوار.

برهان قاطع نیز «ژد» در واژه «ژدوار» را به معنای مطلق صمغ دانسته است. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی نیز جدوار را صورت معرب «ژدوار» معرفی نموده است. واژه یاب نیز اصل این واژه را فارسی معرفی کرده است. در بین فرهنگ‌های انگلیسی نیز SOD¹، WTI، HRG، WRH، SKT و اصل این واژه را صریحاً فارسی دانسته‌اند و حتی SOD و SKT در سیر انتقال این واژه از فارسی به انگلیسی هیچ اشاره‌ای به زبان عربی نداشته‌اند.

نتیجه‌گیری

هدف از این مقاله بررسی برخی خطاهای ریشه‌یابی واژگان یکی از معتبرترین و برجسته‌ترین فرهنگ‌های ریشه‌شناختی زبان انگلیسی بوده که تنها به تعدادی از واژگان معرب با ریشه فارسی اختصاص یافته است. از آنجا که واژگان انگلیسی‌ای که ریشه فارسی دارند، در سیر انتقال غیرمستقیم خود به انگلیسی به جز انتقال از راه زبان عربی، از زبان ترکی و هندی نیز به این زبان راه یافته‌اند، بررسی واژگانی از این دست نیز می‌تواند به شناسایی دقیق‌تر واژگان انگلیسی‌ای که ریشه فارسی دارند کمک کند. نکته دیگر آنکه علاوه بر فرهنگ‌های خاص ریشه‌شناسی انگلیسی که معمولاً حجم نه چندان قابل توجهی از واژگان این زبان را بررسی کرده‌اند، ضروری است تا برای بررسی دقیق‌تر واژگان انگلیسی با ریشه فارسی به فرهنگ‌های عمومی معتبری که در کنار دیگر حوزه‌ها به ریشه‌شناسی واژگان نیز پرداخته‌اند توجه شود. در این نوشتار نیز تا حد امکان در ارائه شواهد مختلف از برخی از این فرهنگ‌ها نام برده شده است. به هر حال به رغم دقت و بررسی‌هایی که امروزه در حوزه ریشه‌شناسی واژگان زبان انگلیسی به عنوان مطرح‌ترین زبان دوران معاصر صورت پذیرفته، باز هم شاهدیم که در سیر ریشه‌یابی واژگان این زبان صرفاً نمی‌توان به فرهنگ‌های انگلیسی‌ای که به این موضوع پرداخته‌اند، بسنده نمود و اساساً رجوع به آثار و فرهنگ‌های دیگر زبان‌ها و در این مورد

خاص یعنی زبان فارسی، بررسی فرهنگ‌های جدید و قدیم فارسی و نیز تحقیقات و آثاری که به داد و ستد زبانی این زبان با دیگر زبان‌ها همچون عربی، ترکی، اردو، هندی و غیره پرداخته، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و راه‌گشایی مطمئن در تحقیقات و بررسی‌های بیشتر ریشه‌شناسی و فرهنگ‌نگاری است.

منابع

امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۴۷) فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، چاپ اول، تهران، انجمن آثار ملی.

انوری، حسن (۱۳۸۲) فرهنگ سخن، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن.

بدرالدین، ابراهیم (۱۳۸۱) فرهنگنامه زبان گویا و جهان پویا (فرهنگ پنج بخشی)، به کوشش حبیب‌الله طالبی، چاپ اول، تهران، موسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه.

پادشاه، محمد (۱۳۶۳) فرهنگ جامع فارسی (آندراج)، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خیام.

پرتو، ابوالقاسم (۱۳۷۷) واژه‌یاب (برابره‌های فارسی واژگان بیگانه)، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.

پوردادوود، ابراهیم (۱۳۳۶) «اسپست»، یغما، س ۲، ش ۱۲.

برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶) برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیر کبیر.

جر، خلیل (۱۳۷۰) فرهنگ عربی - فارسی (لاروس)، ترجمه سیدحمید طبیبیان، چاپ اول، تهران، انتشارات امیر کبیر.

جوالیقی، ابومنصور موهوب بن خضر (۱۹۵۱) المعرب من الکلام الا عجمی، الطبعة الثانية، قاهره.

حسن دوست، محمد (۱۳۸۳) فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

رشیدی، عبدالرشید ابن عبدالغفور (۱۳۳۷) فرهنگ رشیدی به ضمیمه معربات رشیدی، به کوشش محمد عباسی، تهران، انتشارات بارانی.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغت نامه، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

رامپوری، عبدالغنی (۱۳۶۳) غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، تهران، انتشارات امیر کبیر.

سرکاراتی، بهمن (بهار ۱۳۷۷) «درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن»،

نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۱.

فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (۱۹۴۸) القاموس المحيط (۴ جلد)، بیروت، دارالجمیل.

معلوف، لوئیس (۱۹۷۳) المنجد، طبع ۱۷، بیروت، دارالشرق.

معین، محمد (۱۳۶۰) فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، تهران، امیر کبیر.

نفیسی، علی اکبر (۱۳۲۴) فرهنگ نفیسی (۴ جلد)، چاپ اول، تهران، چاپ رنگین.

Brown, Lasely (1993) The New Shorter Oxford English Dictionary(2vol),
Clarendon Press, Oxford.

Grove, Philip, B. (1986) Webster's Third International Dictionary (3vol),
Merian Company, Massachusetts.

Kleindler, Steven (1997) The American Heritage Dictionary, Dell Publishing.

Onions, C.T. (2003) The Oxford Dictionary of English Etymology, Oxford
Press.

Partridge, Eric (1991) Origins:An Etymological Dictionary of Modern
English, Routledge.

Skeat,Watter W. (1993) Consice Dictionary of English Etymology,
Wordsworth Editions Ltd.

Stein, M. (1998) Jess, Random House Webster's, Random House Group.